

وقتی من در کلاس فارسی اسم نوشتم، فکر کردم که زبان فارسی دوست

خواهم داشت. هر روز در ماه مهر، یک ساعت فارسی می خواندم و خوشحال در

کلاس فارسی بودم. چون درس را می فهمیدم. حالا هر روز دو ساعت فارسی

می خوانم ولی من نا راحت در کلاس فارسی هستم. چون من دیگر دانشجویها را ^{redundant (unless you want to emphasize)} نمی فهمم. دیگر دانشجویها لغت ها را زیاد می دانند که ما نمی دانیم. چون ما

فارسی در خانه مون بلد نیستیم. البته من لغت ها را عربی دانم که دیگر دانشجویها

نمی دانند. حالا زبان فارسی را دوست دارم. ولی کلاس فارسی سخت است.

هر روز ساعت شش و نیم صبح بیدار می شوم، چون باید بروم به کلاس فارسی

ساعت نه. بعد از ظهر ها درس فارسی دو ساعت می خوانم و شبها به دوستم کریستین تلفن می کنم و حرف زنیم. «سلام کریستین. حال تو چگونه؟» «خوبه.

تو چگونه؟ داری چکار می کنی؟» «بلد نیستم. دارم درس می خوانم و حوصله ام

سر رفته. داری چکار می کنی؟» «فکر می کنم که می روم سینما امشب تو هم

می یای؟» «متأسفم، نه. من درس فارسی رو تموم نکرده ام. درس رو خوانده ام

ولی شعر دوم یاد نگرفته ام. باید بمانم در خونه ام امشب. شاید فردا شب

می توانیم بیدین دوستمون یوحننا. «فکر بد نیست. پس فعلاً خدا حافظ تا فردا

شب.» «خدا حافظ.» امروز کلاس فارسی را تمام کرده ام و می خواهم تفریح

بکنم. نخواهم رفت به خانه برادرم آنها تعطیلات کریسمس ولی خواهم بمانم

در شهر آستین با دوستانم. می خواهم بخرم لباسهای نو و هدیه های کریسمس

برای برادرها من و دوستها من و می خواهم راه بروم زنیک کنار استخر شهر.

'swimming pool'
'lake', 'دریاچه', 'maybe'

'river', رودخانه

etc.

آفرین!

spoken
میای

یوحننا

Be
consistent